

کنار ایده گذاشتیم. همیشه سعی می‌کنم قبل از ساخت، طرحی که داشتم پر و بال بگیرد.

**چقدر در روز وقت تلف می‌کنید؟**

**نحوی:** گاه خیلی و گاهی هم اصلاً. اما اگر فرصتی داشته باشم، خیلی فیلم می‌بینم. این به نظر بعضی‌ها وقت تلف کردن است، اما به نظر خودم نه.

**بنی لوحی:** تقریباً ۸-۷ ساعت فوتبال و بدنسازی هم اگر وقت تلف کردن باشد، تقریباً در برنامه هر روز هست. اما دوست دارم درس بخوانم. به نظرم همین دوست داشتنش هم کم مفید نیست!

**فکر می‌کنید چرا آن شنبه‌ای که قرار است آدم به همه کارهایش برسد، در هیچ تقویمی نیست؟**

**نحوی:** چون فازش نیست و چون همیشه اولویت‌های مهم‌تر پیش می‌آید.

**بنی لوحی:** به نظر من همیشه یک جایی یک ساز مخالف و یک اتفاق غیرقابل پیش‌بینی برای هر کاری هست.

**تا حالا به جمله «بابا جان برو دنبال نون که خریزه آبه» فکر کرده‌اید؟ فیلم‌سازی از این زاویه هم دیدن دارد ها!**

**نحوی:** من دنبال نان و آب فیلم‌سازی نبوده‌ام. اثرگذار بودن کار به خودی خود آن قدر لذت‌بخش است که قید نان و آب و شهرت‌ش را بزنم.

**بنی لوحی:** ای بابا! ما هنرمندیم کاسب که نیستیم!

**واقعاً؟ تا حالا در شرایط بد کیف پول گم کرده‌اید؟ یعنی دوست دارم بدانم بیشترین بی‌پولی که کشیده‌اید، چند روز بوده است؟**

**نحوی:** نه، من کیف پول گم نمی‌کنم. بی‌پولی بد هم نداشته‌ام، اما شده بعضی چیزها را دلم بخواهد داشته باشم و قدرت خریدش را پیدا نکنم. خب همه چیز هم که همیشه بر وفق مراد آدم نیست.

**بنی لوحی:** من بی‌پولی بد داشته‌ام، اما دوره‌اش که گذشته، تازه فهمیده‌ام بد هم نبوده است. آدم بی‌پول با برنامه‌تر می‌شود و حساب و کتاب و مدیریت خرج دستش می‌آید. جداً خیلی بد نیست!

**ببینم ۱۰ سال بعد ماشین مدل بالای خودتان را با پول فیلم‌سازی می‌خرید یا تا آن موقع رفته‌اید سراغ شغل دوم.**

**نحوی:** من مطمئن نیستم ۱۰ سال بعد ماشین



## تولید مشترک

سید مهدی نحوی، دانش‌آموز رشته ریاضی در دوره پیش‌دانشگاهی، و سید علیرضا بنی لوحی، دانش‌آموز رشته نقشه‌کشی معماری، دو فیلم‌ساز جوان مصاحبه این شماره ما هستند که با همکاری هم فیلم «اثر» را ساخته و به جشنواره امسال تحویل داده‌اند. از قضا اثر آن‌ها جزو آثار برگزیده نیز بود و همین دلیلی شد تا به سراغ این دو دانش‌آموز اصفهانی برویم و بپرسیم ...

**نحوی:** نه، به هر حال فیلم‌ها به پیام نیاز دارند، اما قدرت بهتر عنوان کردن نصیحت‌های قدیمی را هم دارند.

**اولین کاری که برای ساخت فیلم کردید، چه کاری بود؟**

**نحوی:** ایده‌پردازی و بعد دیدن آثار مشترک و مرتبط با ایده و تحقیق و ...

**بنی لوحی:** برای من هم اسکلت ایده بوده است، اما تجربه‌های شخصی خودم را هم در

**چرا تصمیم گرفتید فیلم بسازید؟**

**نحوی:** به‌خاطر علاقه و اینکه به وسیله فیلم راحت‌تر می‌شد پیام را انتقال داد.

**بنی لوحی:** آن قدر فیلم خوب دیده بودم که خودبه‌خود طرفدار فیلم شدم و بعد افتادم در این مسیر!

**به نظر شما این پیام دادن یک لغت‌سازی جدید برای همان مفهوم قدیمی نصیحت و شعار نیست؟**



آن چنانی داشته باشم، اما مطمئنم اگر فیلم‌ساز هم نشوم، باز یک کار مرتبط با هنر انتخاب می‌کنم.

**بنی لوحی:** بعید نیست ۱۰ سال بعد مهندس معمار بشوم یا فوتبالیست یا طلافروش!

**و بعد که پول دار شدی، پولت را خرج فیلم و هنر هم می‌کنی، هنرمند؟**

**بنی لوحی:** نه خب. وقتی رفتم سراغ کاری، پولم را خرج همان کار می‌کنم تا همان جا پیشرفت کنم. مگر چند تا دست دارم؟

**فکر کنید همین حالا جنگ شده است. دوربین بر می‌دارید یا تفنگ؟**

**نحوی:** هر کاری را که بهتر بلد باشم، می‌کنم. اما اگر کاری از دستم برنیاید، برای بقا می‌جنگم.

**بنی لوحی:** به نظر من اول بقا مهم است بعد کاری که بلدم. آدم مرده فیلم نمی‌سازد!

**به‌عنوان آخرین سؤال، به ساختن فیلم غیرممکن‌ترین موقعیتی که فکرش را هم نمی‌کنید در آن قرار بگیرید، فکر کنید.**

**الان دارید به کجا فکر می‌کنید؟**

**نحوی:** کانون اصلاح و تربیت!

**بنی لوحی:** زندان!

**بعد چرا پایتان به چنین جایی باز شده است؟**

**نحوی:** احتمالاً غیر عمدی، وسط یک دعوا.

**بنی لوحی:** من تکذیب می‌کنم. حتی در خیال هم پای من به چنین جایی باز نمی‌شود. اصلاً دعوا نمی‌کنم، فیلم هم نمی‌سازم!

**واقعیتش با چنین موقعیتی من هم از سؤال پشیمان شدم. اصلاً چطور است این دفعه مصاحبه را با یک پیام اخلاقی تمام کنیم؟**

**نحوی:** بد نیست. پیام اخلاقی من این است: فیلم بسازید، دعوا نکنید.

**بنی لوحی:** من که می‌گویم فیلم نساختید هم دعوا نکنید!

### سؤالات ترسیمی



از بچه‌ها خواستیم چیزی را که واقعاً در این لحظه دلشان می‌خواهد، برای ما بکشند به اضافه قیافه خودشان و موجودات خیالی و نقشه موفقیتشان. این‌ها نقاشی‌های سیدمهدی نحوی‌اند.

### در حاشیه

از این فیلم‌سازان جوان خواستیم برای یک فیلم‌نامه، داستان یک قصه معروف قدیمی را تا جایی که می‌توانند عوض کنند. این قصه علیرضا بنی لوحی است: در داستان روباه و کلاغ، روباه را فقیر و ضعیف نشان می‌دادم و بعد از بحث کلاغ و روباه و در سکانس دوم، دوربین می‌رفت روی سنگ قبر روباه و نشان دادن ناراحتی کلاغ که از این به بعد هیچ داستانی از او در کتاب‌ها نمی‌ماند. بعد یک فلش‌بک می‌زدم و نشان می‌دادم کلاغ و روباه دارند پنیرشان را تقسیم می‌کنند. حالا چه کاری بود این همه سال دعوا کنند اصلاً؟

